

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 10, Winter 2021-2022, 53-79
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.33953.2071

A Critique on the Book **“*The Song of the Nibelungenlied*”**

Hamideh Behjat*

Abstract

A look into the history of the literature of the ancient nations reveals that epics are the most fundamental works. Major role players of such epics are the heroes who have their roots in the unconscious beings of a collection of human beings and their existence provides a response to man's wishes, aspirations, and needs. Therefore, hero-making is a phenomenon well inside man's innate. The Indo-European tribes and then Iranians and Germans are no exception. This has resulted in such glorious epics as '*Shahnameh*' and '*The Song of the Nibelungs*.' This book has a special status in German Literature. The valuable work marks the national treasure and cultural heritage of the German language. This study tries to draw a critique and investigate the book in order to contribute to its better and more identification while encouraging Persian language scholars and literary figures to read the work. This research is the first in its kind to briefly introduce of "*The Song of the Nibelungs*". After providing a concise summary of the story, this study explains concepts of the episode and epic and related history. Then while offering a careful investigation of

* Assistant Professor of German Language and Literature, University of Tehran, Tehran, Iran,
hbehjat@ut.ac.ir

Date received: 20/08/2021, Date of acceptance: 27/11/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

the issue, this study criticizes the structure and content of this epic and identifies the episodic and historical elements of the work.

Keywords: Literary Criticism, Siegfried, Invulnerability, History of Germanic Tribes, Superhero, Anti-Hero.



بررسی و نقد کتاب سرود نیبلونگن

حمیده بهجت*

چکیده

با نگاهی به تاریخ ادب اقوام و ملت‌های کهن درمی‌یابیم که حماسه‌ها بنیادی‌ترین و تأثیرگذارترین آثار پهنه ادبیات هستند. بزرگ‌ترین نقش‌آفرینان این حماسه‌ها، قهرمانانی هستند که در ناخودآگاه جمعی بشر ریشه دارند و وجود و حضورشان پاسخی است به آرزوها، آرمان‌ها و نیازهای انسان. از این رو قهرمان‌سازی، پدیده‌ای خفته در نهاد بشریت است. اقوام هند و ایرانی و به تبع آن، ایرانیان و ژرمن‌ها نیز از این قاعده مستثنی نبوده و همین امر، پدیدآمدن حماسه‌های شگرفی چون شاهنامه و سرود نیبلونگن را موجب شده است. سرود نیبلونگن جایگاه ویژه‌ای در ادبیات آلمانی دارد. در واقع این اثر ارزشمند، میراث فرهنگی و گنجینه ملی زبان آلمانی محسوب می‌شود. جستار حاضر می‌کوشد تا با نقد و بررسی این کتاب به شناخت هرچه بیشتر و بهتر آن کمک نموده، ادیبان زبان فارسی را به خوانش این اثر ترغیب و تشویق نماید. این پژوهش نخست به اجمال سرود نیبلونگن را معرفی می‌نماید و پس از ارائه خلاصه‌ای موجز از داستان، به شرح مفاهیم اسطوره، حماسه و تاریخ پرداخته می‌شود. سپس در یک بررسی دقیق، ساختار و محتوای این حماسه نقد شده، در این راستا عناصر اسطوره‌ای و تاریخی اثر مشخص می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: نقد ادبی، زیگفرید، آسیب‌ناپذیری، تاریخ اقوام ژرمن، ابرقهرمان، ضدقهرمان.

* استادیار زبان و ادبیات آلمانی، عضو هیأت علمی دانشگاه تهران، تهران، ایران. hbehjat@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۰۶

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

سرود نیبلونگن (Nibelungenlied) سروده‌ای اسطوره‌ای - تاریخی است که زندگی و سرنوشت قهرمانی رویین‌تن به نام «زیگفريد» (Siegfried)، را که دارای گنج سحرآمیز نیبلونگن است، روایت کرده، به رویدادهای پس از مرگ او می‌پردازد. این اثر، بزرگ‌ترین حماسه اقوام آلمانی زبان است. از نام سراینده این سرود هیچ اطلاعی در دست نیست. وی در کتابش حتی یک بار هم اشاره‌ای به نام خویشتن ندارد. در این خصوص نظر براکرت تأمل برانگیز است: «همه چیز بر این دلالت می‌کند که این گمنام‌بودن طبق سنتی دیرین برای شاعران حماسه‌ها و سرودهای پهلوانی وجود داشته است» (۱۹۸۷، ۱، ۲۸۸). شایان مذاقه است که این اثر برجسته تا نیمه سده هجدهم میلادی ناشناخته مانده بود. پزشکی به‌نام یاکوب هرمان اُبرایت (Jakob Hermann Obereit) در سال ۱۷۵۵ به کشف آن در کتابخانه بارون فُن هُهنمز (Grafen von Hohenems) در فُرا لبرگ (Vorarlberg) موفق گشت (نک براکرت ۱۹۸۷، ۱، ۲۵۳-۲۵۲). در آن زمان توجه چندان زیادی به این اثر نشد اما چندی پس از آن، در دوره رمانتیسیم تصور بر این بود که این حماسه، سرود ملی آلمانی‌ها است، تا آن‌جا که فُن در هاگن آن را به‌عنوان «والترین و کامل‌ترین یادگار ادبیات ملی» می‌دانست که مدت‌هایی مدید در پرده ابهام پوشیده مانده بود (فن در هاگن در براکرت ۱۹۸۷، ۱، ۲۵۳، نک بهجت ۱۳۸۶، ۲۸).

سرود نیبلونگن، را می‌توان در زمره سترگ‌ترین حماسه‌های ملی تاریخ بشر به‌شمار آورد. نقد، تحلیل و حتی شناساندن آن به دیگر ملت‌ها از جمله ایرانیان که خود شاهکاری مانند شاهنامه فردوسی را می‌شناسند و قابل مذاقه و تأمل می‌دانند، کاری ضروری می‌نماید. در این راستا، نگارنده کوشید تا روشمند و بی‌دیدگاهی جانبدارانه، به نقد اثر پردازد و نقاط قوت و کاستی‌های آن را نشان دهد و خواننده را به مطالعه اثر، ترغیب و تشویق نماید. ناگفته نماند که سرود نیبلونگن در ایران تا حد زیادی مهجور و ناشناخته است. از این حماسه، سه ترجمه به زبان فارسی وجود دارد. نخستین ترجمه در سال ۱۳۷۴، توسط اسماعیل سعادت صورت گرفته است و با عنوان «سرود نیبلونگن» چاپ شده است. این اثر، هم از زبان فرانسه برگردان شده، هم نسخه مترجم، نسخه اصلی نبوده، به نثر و کوتاه است. ترجمه دیگر آن را رؤیا سعیدی در سال ۱۳۸۱ انجام داده که در بخش کوتاهی از کتاب «حماسه‌ها و افسانه‌های مردم آلمان» آمده است. ترجمه سوم توسط

نویسنده تحت عنوان «سرود نیبلونگن» از زبان آلمانی و از روی نسخه خطی ب که از معتبرترین نسخ می‌باشد، صورت پذیرفته و در سال ۱۳۹۹ در انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسیده است. مقاله‌های اندکی نیز درباره این حماسه منتشر شده است. نخستین جستار در ویژه‌نامه آلمانی توسط نگارنده در مجله پژوهش زبان‌های خارجی، ویژه‌نامه آلمانی، شماره ۴۸ در سال ۱۳۸۷ به چاپ رسیده است. پژوهش دوم مقاله‌ای است مشترک از فرحناز فرهادی و نگارنده، تحت عنوان «مقایسه تحلیلی نقش زن در شاهنامه و نیبلونگن» که در فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب) در شماره سوم، پاییز ۱۳۹۱، در سال پنجم به چاپ رسیده است. «بررسی تطبیقی نیکی و پلیدی در دو حماسه شاهنامه و سرود نیبلونگن» از شهرام صحاوی و الهام رحمانی مفرد؛ «بررسی جهان‌بینی در دو اثر اسطوره‌ای - حماسی شاهنامه و سرود نیبلونگن» از مسعود سلامی و «بررسی عناصر مشترک در شاهنامه و سرود نیبلونگن» نیز از دیگر مقاله‌های چاپ شده در این باره هستند. هرچند پژوهش‌های یادشده، هر یک، گوشه‌ای از این شاهکار ارزشمند را به تامل نشسته‌اند اما پژوهشی روشمند که بر اساس نسخه «ب» صورت گرفته باشد، کلیات این اثر را بشناساند، و جداگانه به ساختار، محتوا و عناصر نقش‌آفرین این حماسه پردازد وجود نداشت. از این رو، این جستار شکل گرفت و روند آن بدین قرار مرتب شد: نخست به معرفی اجمالی اثر می‌پردازد و خلاصه‌ای از آن را، برای درک هرچه بیشتر رویدادهای داستان، در اختیار می‌گذارد. پس، چکیده‌وار به توضیح ژانر آن یعنی سرودهای پهلوانی روی آورده از آن‌جاکه این سرودها و در کل، نوع ادبی حماسه بهترین عرصه برای ظهور اسطوره‌ها و درهم آمیختگی اسطوره، حماسه و تاریخ است، به اختصار این مفاهیم را شرح می‌دهد. سپس ساختار اصلی متن، نشان داده شده، ضمن بررسی شیوه سرایش و نوع پردازش، به نقد محتوایی اثر می‌پردازد.

۲. خلاصه سرود نیبلونگن

در سرزمین «ورمس» (Worms) آنجا که پادشاهان «بورگوندی‌ها» (Burgunden) بر تخت می‌نشستند، «کریم‌هیلد» (Kriemhild) زیباترین دوشیزگان به همراه مادر و سه برادر خویش، «گوتتر» (Gunther)، «گرنوت» (Gernot) و «گیزلهر» (Giselher) می‌زیست. اما این

دختر شادمان نبود و از ابراز مهر نسبت به مردان می‌هراسید زیرا مادر در تعبیر خواب وحشتناک وی گفته بود مردی زیباچهره و دلیر در پی همسری او جان خواهد باخت.

از دیگرسوی، در «اکسانتن» (Xanten)، پسری خوب‌روی، دلاور و مشهور به نام زیگفرید می‌زیست. او توانسته بود با درایت و دلیری پادشاهان «نیلونگن» (Nibelungen) را کشته، بر «آبریش» (Alberich) کوتوله پیروز گشته و گنج عظیم آن‌ها را که علاوه بر طلا و جواهرات افزون از شمار، شنلی نامریی‌گر و قدرت‌بخش را شامل می‌شد، به دست آورد. او ازدهای «فافیئر» (Fafnir) را از پای درآورد، قلبش را خورد، در خونس آب‌تنی کرد و از این رو روئین‌تن گشت. تنها یک نقطه از بدن وی آسیب‌پذیر باقی ماند. میان دو کتف وی که به خاطر چسبیدن یک «برگ زیزفون» (Lindenblatt) بر آن، به خون ازدها آغشته نشد.

زیگفرید آوازه زیبایی کریم‌هیلد را شنیده دل به عشق وی می‌بازد. بی‌درنگ و بی‌پروا به «وُرمس» (Worms) می‌رود تا از دوشیزه مورد علاقه‌اش خواستگاری کند. در کشور بیگانه، نخستین کسی که او را می‌شناسد «هاگن فُن ترونیه» (Hagen von Tronje)، قهرمان دربار است. بورگوندی‌ها به گرمی وی را پذیرفته و او را دوست خود می‌شمارند. زیگفرید یک سال نزد ایشان می‌ماند بی آن‌که محبوب خویش را ببیند یا با او کلامی بگوید. کریم‌هیلد نیز از خوب‌رویی و دلاوری او بسیار شنیده و ندیده دل به او باخته است. در جشنی این دو دل‌داده یکدیگر را می‌بینند.

گوئتر، به دختری شگفت‌انگیز دل سپرده است. «برون‌هیلد» (Brunhild) شهربانوی کشور زنان است و برای ازدواج با مردان آزمونی ترتیب داده که سه مرحله دشوار و ناشدنی دارد. شرطی شوم میان زیگفرید و گوئتر گذاشته می‌شود: زیگفرید گوئتر را در پیروزی بر برون‌هیلد یاری دهد و در عوض، گوئتر با ازدواج خواهرش با وی موافقت نماید. زیگفرید از داشته‌های جادویی خویش استفاده می‌کند و به یاری وی، گوئتر بر برون‌هیلد چیره می‌شود. ازدواج دو زوج در یک روز روی می‌دهد. سال‌ها می‌گذرد و طی مشاجره‌ای زنانه، کریم‌هیلد برتری جویی‌های برون‌هیلد را بر نمی‌تابد و وی را بر نیرنگی که در حقش روا داشته‌اند، واقف می‌سازد. برون‌هیلد در پی خشمی بسیار، کینه‌ای ژرف به دل می‌گیرد، نزد هاگن به شکوه و گلابه می‌پردازد و او را که سرسپرده وی است به قتل زیگفرید ترغیب می‌نماید.

هاگن برای فرونشاندن خشم و کینه برون‌هیلد، کریم‌هیلد را فریب داده از آسیب‌جای بدن زیگفرید آگاه می‌شود. نیز به بهانه دست‌یابی به طلاها و گنج سرشار زیگفرید، گونتر را نیز با خود هم‌داستان می‌کند. به بهانه جنگی دروغین، زیگفرید، سه برادر و هاگن از شهر خارج می‌شوند. شکاری صورت می‌گیرد، هنگام صرف غذا با گلایه زیگفرید از نبود آب، هاگن او را به مسابقه دو تا چشمه‌سار می‌خواند. زیگفرید ناآگاه از آنچه وی در سر دارد، مسابقه را می‌پذیرد، جنگ‌ابزارها را فرو می‌نهد و چابک‌تر از او خود را به چشمه می‌رساند. هاگن از پشت سر نیزه‌ای را میان دو کتفش می‌نشانند و قهرمان کشته می‌شود.

در این‌جا، پایان ماجرای نوزدهم، قسمت نخست حماسه انجام می‌پذیرد. از آغاز ماجرای بیستم، کریم‌هیلد، به بانویی کینه‌توز تبدیل می‌شود. اینک او تنها به یک دلیل زنده است: گرفتن انتقام زیگفرید. پس از چندی «اتسل» (Etzel) پادشاه «هون‌ها» (Hunnen) از کریم‌هیلد خواستگاری می‌کند. او به این ازدواج تن می‌دهد زیرا می‌داند که آن بهترین وسیله برای گرفتن انتقام است. دوازده سال می‌گذرد، اینک کریم‌هیلد توانسته است اعتماد و عشق بی اندازه اتسل را به دست آورد. پس به بهانه دلتنگی، از او می‌خواهد که برادران و هاگن را برای میهمانی نزد خویش بخواند. اتسل موافقت می‌کند. بورگوندی‌ها این دعوت را پذیرفته و علی‌رغم اعتراض هاگن، راهی می‌شوند. در راه، رویدادهای بسیاری رخ می‌دهد و بسیاری بر آن هستند که میهمانان را از این سفر باز دارند. اما آنان به رفتن اصرار دارند.

میهمانان در مقر فرمانروایی اتسل با استقبال کریم‌هیلد مواجه می‌شوند. در این مراسم وی و هاگن دعوی لفظی شدیدی می‌کنند زیرا هاگن با جسارت تمام به قتل زیگفرید اقرار می‌نماید. کریم‌هیلد هرچه در توان دارد انجام می‌دهد تا هون‌ها را علیه بورگوندی‌ها بشوراند. اینک انتقام‌گیری‌ها آغاز می‌گردد و در پی کشتن‌های بسیار، هزاران تن از دو قوم از پا درمی‌آیند. سرانجام کریم‌هیلد گونتر و هاگن را با داستان خویش می‌کشد و خود به دست قهرمانی از قوم هون به نام «هیلدبران» (Hildebrand) کشته می‌شود. در پایان دو پادشاهی عظیم از میان رفته است و تنها سوگواران و ماتم‌زدگان باقی مانده‌اند.

۳. اسطوره، حماسه و تاریخ

نامورمطلق (۱۳، ۱۳۹۲) در مقدمه کتاب «درآمدی بر اسطوره‌شناسی»، می‌نویسد: «تعریف اسطوره، گونه‌شناسی اسطوره و بررسی انواع اسطوره‌پژوهی‌ها، هر کدام به تنهایی موضوعی دشوار، حتی بسیار دشوار، محسوب می‌شوند».

امروزه اسطوره، معادل واژه «میث» (Myth) است که از واژه لاتین «میتوس» (mythos) و به معنای شرح، خبر و قصه برگرفته شده‌است و آن معرب واژه یونانی «هیستوریا» (historia) می‌باشد که معانی گوناگون و حتی متضادی همچون گزارش، جست‌وجو، تاریخ و افسانه دارد (نک میرصادقی، ۱۳۸۵، ۲۲ و نامورمطلق، ۱۳۹۲، ۱۶). «هم‌ریشگی این کلمه با معادل داستان (روایت) و قصه یعنی «استوری» (story) نیز قابل‌بحث خواهد بود» (کزازی، ۱۳۷۶، ۲). نیز مهرداد بهار، واژه هیستوریا را از ریشه هند و اروپایی «وید» (vid) به معنی دانش می‌داند (نک بهار، ۱۳۸۷، ۳۴۳).

رنه ولک (ولک و وارن، ۱۳۸۲، ۲۱۳)، منتقد معاصر می‌گوید: «اسطوره... کم و بیش به قلمرو معنایی خاصی اشاره می‌کند؛ قلمروی که در آن مذهب، فرهنگ توده، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌کاوی و هنرهای زیبا شریک هستند». هنگامی که درباره اسطوره سخن گفته می‌شود، بیش از هر چیز، دشواری در تعریف، درک و تفهیم آن به چشم می‌آید. زیرا اسطوره دارای یک تعریف ویژه و معین نیست بلکه تعاریف بسیار متنوعی دارد که گاه حتی در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند و این امر، درک مفاهیم اسطوره‌ای را سخت می‌کند. در آخر این بحث بایسته است تا تعریفی جامع، که این مقاله بر آن استوار است، ارائه شود. ژیلبر دوران می‌گوید: «اسطوره عبارت است از الگوهای تکرارشونده روایت‌دار در یک فرهنگ»؛ وی اسطوره‌ها را مهم‌ترین «تجلی تخیل» در زبان می‌داند و بر این باور است که در آن، نمادها در کلمات و کهن‌الگوها در انگاره‌ها محو می‌شوند (دوران در نامورمطلق، ۱۳۹۲، ۳۳-۳۲). اسطوره‌ها بیانگر فرهنگ و تفکر اقوام کهن بوده و هستند. در زمان باستان ملت‌های مختلف کوشیده‌اند از طریق اسطوره‌ها، رویدادهای گذشته و سرگذشت نیاکان خویش را بازسازی کنند و آن‌ها را زنده و سرانجام جاودانی سازند. سیری در ادب جهان نشان می‌دهد که بهترین تجلی‌گاه حضور اساطیر، پهنه شگفت حماسه است.

حماسه از ریشه (حَمَس) تازی به معنی «تندی و تفتی در کار» و «دلوری» است (کزازی، ۱۳۷۶، ۱۸۳) و آن اصطلاحی است که در ایران به عنوان معادلی برای واژه «اپیک» (epic) در ادبیات غرب به کار رفته است (میرصادقی، ۱۳۷۳، ۱۱۷) که ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق.م)، فیلسوف نامدار یونانی، آن را دومین نوع ادبی^۱ بعد از «تراژدی» می‌داند (همان). حماسه در اصطلاح شعری است روایی^۲ و طولانی که به شرح احوال و اعمال یک فرد، یک قوم یا یک ملت بازمی‌گردد (همان). تا جایی که گاه می‌توان جولانگاه حماسه را نژاد بشر دانست. حماسه شاعر را از عینیت تنگ، متصلب و میرای من شخصی به روح نامیرای قومی و مای قبیله‌ای مرتبط می‌سازد و این گونه است که به خلاصه و نقاوه سرگذشت انسان تبدیل می‌گردد و آینه اندیشه و کردار او می‌شود (زرین کوب، ۱۳۸۲، ۱۴۰).

از مشخصات این نوع ادبی، عظمت و جلال جنگجویانه، برجستگی موضوع و قهرمانان آن است. عشق را نیز به شرطی که برجسته و بزرگ باشد می‌توان در میان آن جای داد. «قهرمان حماسه، باید از هر لحاظ کامل باشد به گونه‌ای که حتی خطاهای وی نیز خالی از جنبه قهرمانی نباشد» (سیدحسینی، ۱۳۷۶، ۱۱۰). «شاعر یک منظومه حماسی، هیچ‌گاه عواطف شخصی را در اصل داستان وارد نمی‌کند؛ آن را به پیروی از امیال خویش تغییر نمی‌دهد و به شکل تازه‌ای که خود یا معاصرانش می‌خواهند در نمی‌آورد» (صفا، ۱۳۸۷، ۲۵). در واقع، یک اثر حماسی فقط نتیجه اندیشه‌ها و خیال‌پردازی خالق آن نیست، بلکه آمیزه‌ای از اسطوره‌های کهن و حکایت‌های دوران باستان است که سینه‌به‌سینه نقل گشته و توسط ذهن خلاق شاعر به شکل حماسه یا افسانه‌های حماسی متجلی شده است.

شایان ذکر است که در گستره ادبیات آلمانی، آثار حماسی تحت عنوان ادبیات پهلوانی به شکل سروده‌های پهلوانی (Heldenlieder)، حماسه‌های پهلوانی (Heldenepos)، رمان‌های پهلوانی (Heldenromane) و بالاده‌های پهلوانی (Heldenbalade) وجود دارند. کهن‌ترین شکل تجلی ادبیات پهلوانی همانا سروده‌های پهلوانی بوده‌اند که در ابتدایی‌ترین فرم آن به صورت شفاهی بیان شده و در جریان تبدیل سروده‌های پهلوانی به حماسه‌های پهلوانی مسئله ادبی شدن صورت گرفته است.

«مرز بین اسطوره و افسانه نامعلوم است» (تسنیر، ۲۰۰۰، ۵۴۶). برای نمونه می‌توان به زیگفرید در سرود نیبلونگن اشاره کرد که به دلیل اصل و نسبش، یک شخصیت

اسطوره‌ای است، درحالی‌که سه پادشاه بورگوند ویژگی خاص اسطوره‌ای ندارند. بنابراین، افسانه‌ها می‌توانند کمابیش دارای عناصر اسطوره‌ای باشند اما لزومی در این امر نیست. گاه افسانه‌های پهلوانی در شعرهایی که به افتخار پیروزی‌ها و برای فاتحان جنگ سروده شده‌اند، ریشه دارند. به برخی از آن‌ها دیرتر عناصر اسطوره‌ای افزوده شده است. دسته‌ای دیگر از افسانه‌ها از آیین‌های دینی و سنت‌های فرهنگی به وجود آمده‌اند. به هر صورت نمی‌توان شیوه‌های شکل‌گیری افسانه‌ها را براساس فرضیه خاصی توجیه نمود (نک همان).

پرسی که در این جا مطرح می‌گردد این است که آیا حماسه‌ها با واقعیت‌های تاریخی ارتباطی دارند؟ الیاده، اسطوره‌پژوه شهیر رومانیایی، بر این باور است که اسطوره یک واقعیت است. به همین سبب سرمشق می‌شود و تکرار می‌پذیرد؛ زیرا مانند یک الگو عمل می‌کند. او اسطوره را تاریخ راستینی می‌داند که در سرآغاز روی داده و یک الگو برای انسان فراهم آورده است (نک الیاده، ۱۳۷۴، ۲۴). در واقع، الیاده و دیگر اندیشمندان طرف‌دار نظریه «تاریخی» معتقدند قهرمانانی که در اسطوره‌ها ظاهر می‌شوند کسانی هستند که روزگاری دارای وجودی تاریخی بوده‌اند. با گذشت زمان، این اشخاص در نتیجه پذیرش انواع آرایه‌ها و اضافات، هویت تاریخی خود را از دست داده به اسطوره تبدیل شده‌اند. مولر (۲۰۰۲، ۱۷) می‌گوید: «حماسه‌های پهلوانی برای قرون وسطی به‌عنوان روایت تاریخی محسوب می‌شوند. این حماسه‌ها غالباً دارای منشأ تاریخی هستند و این امر در مورد سرود نیبلونگن نیز صدق می‌کند». همچنین بر وجود واقعیت‌های تاریخی در نیبلونگن تأکید ورزیده و حتی برخی از آن‌ها را به دوران «مهاجرت اقوام» (Völkerwanderung) مربوط می‌داند. از جمله این عناصر، اشخاص و رویدادهای سرود نیبلونگن هستند که در زمان آفرینش این سرود به بیش از هفتصد سال قبل از آن برمی‌گردد. در کل می‌توان در این حماسه دو مجموعه داستانی را از هم متمایز کرد: نخست هسته مرکزی است که درباره پادشاهان بورگوندی و سرسلسله آنان گونتر و نابودی این دودمان است و دوم پادشاه «هون‌ها» (Hunnen)، «آتیلای» (Atilla) یا اتسل و سوم پادشاه گوتیک‌های شرقی، «تئودریش کبیر» (Theoderich, der Große) یا همان «دیتریش فُن برن» (Dietrich von Bern) را شامل می‌شود. این مجموعه داستانی و مجموعه داستانی دیگری که درباره زیگفرید و برون‌هیلد است، در این حماسه به هم پیوند خورده‌اند (نک همان).

اکنون به شرح کوتاهی درباره رویدادهای تاریخی که دیرتر در سرود نیبلونگن منعکس شده، می‌پردازیم. «اتیوس» (Aetius)، سردار رومی به‌کمک لشکر هون‌ها در سال ۴۳۶ م، بخش بزرگی از قوم بورگوند و خاندان سلطنتی را از بین می‌برد. آن زمان بورگوندها در کنار رود راین و در حوالی وُرمس سکنی گزیده بودند و برای فرمانروایی رومی‌ها در «گالین» (Gallien) تهدید بزرگی محسوب می‌شدند. از این قوم نام‌های «گوندومار» (Gundomar) و «گیس‌لاهایری» (Gislahari) روایت شده که به شاهان بورگوند، و دقیق‌تر بگوییم به گونتر و گیزل‌هر اشاره دارد (نک تیتسیر ۲۰۰۰، ۵۴۳ و مولر ۲۰۰۲، ۱۷). آتیلا، پادشاه هون‌ها، در سال ۴۵۳ م. در شب ازدواج با ایلدیکو ژرمنی می‌میرد. این حادثه منجر می‌شود به انتقام این زن گوتیک شرقی برای مرگ اقوامش که خود این موضوع تبدیل به مضمونی برای شکل‌گیری افسانه آتلی (Atili) یا همان اتسل می‌گردد. در سدهٔ پس از این دوره در وُرمس، زنی از گوتیک‌های غربی به‌نام «برونی شیلد» (Brunichild) زندگی می‌کرده که همسر زیگی‌برت اول (Sigibert I.)، پادشاه فرانک‌ها بوده است. زیگی‌برت در نتیجهٔ کشمکش و قدرت‌طلبی برون‌ی شیلد به قتل می‌رسد. این رویداد اساس مجموعه داستانی دوم درباره زیگفرید و برون‌هیلد است (نک تیتسیر ۲۰۰۰، ۵۴۴).

«علی‌رغم نظریه پژوهشگران دوره رمانتیسیم، ویژگی‌های اسطوره‌ای در افسانه نیبلونگن تنها به‌صورت نامحسوس دیده می‌شود. بیشتر رویدادها در این حماسه در دنیای عادی با سیستم فتودالی اتفاق می‌افتد» (مولر ۲۰۰۲، ۱۴۴). با این حال در این حماسه، مکان‌هایی بیرون از این دنیا نیز وجود دارند و وقایعی روی می‌دهند که تحت قوانین بشری حادث نمی‌شوند، مانند سرزمین نیبلونگن و «ایزن‌شتاین» (Isenstein). در حقیقت در این سرود دو دنیای متفاوت در کنار یکدیگر قرار گرفته و می‌کوشند با هم سازگار شوند. نخست دنیایی واقعی که بر مبنای حکومت ملوک‌الطوایفی اداره گشته و در آن عناصر تاریخی مانند سرنگونی قوم بورگوند و مهاجرت اقوام وجود دارد و دوم دنیایی فراحقیقی که دور از دسترس بشر عادی بوده است. قابل‌تأمل آن است که عناصر اسطوره‌ای مثلاً جنگ با اژدها در حاشیه متن قرار گرفته‌اند، اما واقعیت‌های تاریخی در مرکز داستان بیان می‌شوند. همهٔ این‌ها نشانگر آن است که داستان‌های پهلوانی نه‌تنها اغلب اوقات به یک «هستهٔ تاریخی» اشاره دارند، بلکه می‌توانند نقطه تلاقی برای مجموعه‌ای از رویدادهای تاریخی دیگر نیز باشند (نک همان ۲۱). حال ببینیم چه عناصری از این اثر اسطوره‌ای و خارق‌العاده محسوب می‌گردند.

۴. عناصر اسطوره‌ای در سرود نیلونگن

داستان‌های حماسی به‌طور کلی دربرگیرنده دو دسته رویداد هستند؛ گروه اول رخدادهایی هستند که می‌توانند در زندگی روزانه و معمول انسان به‌وقوع پیوندند و همگان آن را در زندگی عادی تجربه می‌کنند. گروه دوم، حوادثی خارق‌العاده و باورنکردنی را شامل می‌شود که در اصل برگرفته از اسطوره‌ها و کهن‌الگوها هستند و خواننده را شگفت‌زده می‌سازند. باید گفت که تقریباً هیچ حماسه‌ای بدون رخدادهای گروه دوم وجود ندارد. همان‌گونه که شرح داده شد، سرود نیلونگن‌ها نیز آمیخته‌ای از حقیقت و اسطوره است. در نسخه‌های فرعی این اثر بخش‌هایی که درباره عناصر اسطوره‌ای و خارق‌العاده بازگو می‌شوند بسیار مشروح و دقیق هستند، برای نمونه می‌شود به مبارزه زیگفرید با اژدها، توصیف گنج نیلونگ‌ها و چگونگی اسب و شمشیر زیگفرید اشاره کرد (نک تتسیر ۲۰۰۰، ۲۰۸-۲۰۷).

۱.۴ زیگفرید

می‌دانیم قهرمانان اصلی حماسه‌ها، انسان‌های واقعی هستند که حوادث خارق‌العاده‌ای برای ایشان رخ می‌دهد و به‌گونه‌ای با موجودات افسانه‌ای مرتبط می‌شوند. اما پرسشی که در این‌جا مطرح می‌گردد آن است که: آیا زیگفرید قهرمان اصلی داستان نیلونگن، بشری واقعی است که پس از رویارویی با موجودات افسانه‌ای جنبه‌های جادویی و اسرارآمیز پیدا می‌کند؟ یعنی آیا زیگفرید ماهیت تاریخی دارد؟ پاسخ خیر است. باید گفت طبق متون اسکاندیناوی^۳ (altnordisch)، زیگفرید از تبار خدایان است و اصل و نسب وی به «آدین» (Odin)، خدای یک‌چشم، می‌رسد که براساس افسانه‌های «وئلسونگ» (Völsungensaga)، از نیاکان زیگفرید محسوب می‌گردد. آدین به‌عنوان خدایی نیرومند گاهی در زندگی او دخالت کرده و او را راهنمایی می‌کند (نک تتسیر ۲۰۰۰، ۵۵۱). برای مثال در رویارویی با اژدها، به زیگفرید می‌گوید پیش از آن‌که اژدها را بکشد، گودال‌های بسیاری حفر کن تا خون او در آن‌ها جاری گردد، در غیر این‌صورت تو در خون فراوانی که از اژدها تنها در یک گودال ریخته می‌شود، غرق خواهی گشت (نک همان، ۲۱۲-۲۱۱).

بنابر آنچه گفته شد زیگفرید تنها شخصیت اسطوره‌ای و نیز ابرقهرمان حماسه نیلونگن است و بدیهی می‌نماید که هرآنچه با این ابرقهرمان در ارتباط است، ویژگی اسطوره‌ای بپذیرد؛ از مبارزه با اژدها تا برخورد با قوم نیلونگن. اگرچه شاعر این حماسه به‌طور کلی از پردازش شخصیت‌ها می‌پرهیزد اما بیشترین توصیفات و صحنه‌پردازی‌ها را در مورد این ابرقهرمان به‌کار می‌برد. به‌طور کلی می‌توانیم رویدادهای خارق‌العاده‌ای را که برای زیگفرید رخ می‌دهد به دو گروه تقسیم کنیم: گروه اول مبارزه با اژدها و آسیب‌ناپذیری را شامل می‌شود و گروه دوم دربرگیرنده تمامی آن چیزهایی است که با سرزمین نیلونگن در ارتباط می‌باشد.

۲.۴ جنگ با اژدها و آسیب‌ناپذیری

از سویی نبرد با اژدها، از خویش‌کاری پهلوانان بسیاری است که در اسطوره‌های هند و اروپایی دیده می‌شود. این اسطوره‌ها با اژدهایی وهمناک و پلید مبارزه کرده‌اند و او را کشته‌اند.^۴ «اژدها معمولاً به عنوان مظهر شر ظاهر می‌شود و پهلوان حماسه یا افسانه برای نابودی او بسیج می‌شود. این جانور وهمی، از ترکیب ویژگی‌های حیوانات و جانوران گوناگون نظیر مارسانان، تمساح‌سانان، شیر و حیوانات ماقبل تاریخ، به صورت ماهرانه‌ای، آفریده شده است» (برفر، ۱۳۸۹: ۱۸۰). از سویی دیگر، بشر همواره کوشیده تا بر هستی و حوادثی که برای وی روی می‌دهد پیروز شود. آرزوی مقاوم‌بودن در برابر تمامی گزندها در شکل نامیرایی و آسیب‌ناپذیری در وجود انسان‌ها تبلور می‌یابد و پدیده روین‌تنی و نامیرایی را به‌وجود می‌آورد که بخشی جدایی‌ناپذیر از اساطیر بسیاری شده است. این دو پدیده، برای زیگفرید، پیاپی هستند. او اژدها را می‌کشد و با آب‌تنی در خون آن، روین‌تن می‌شود. در زیر به شرح این پدیده پرداخته و روند آسیب‌ناپذیری زیگفرید را توضیح می‌دهیم. در بند ۱۰۰ از زبان هاگن، رقیب سرسخت زیگفرید این سخنان را می‌شنویم:

افزون بر این، من موضوع دیگری را درباره زیگفرید می‌دانم که او با دست خودش اژدهایی را از پا درآورده است و بدن خود را در خون آن شست‌وشو داد، به‌گونه‌ای که پوست او دارای پوششی از جنس شاخ شده است. به همین دلیل هیچ اسلحه‌ای نمی‌تواند به او آسیب برساند و این چندین بار ثابت شده است (بهجت ۱۳۹۹، ۱۵).

شایان ذکر است که از زیگفرید تحت عنوان «زیگفرید پوست‌شاخی» (Hümen Seifried) نیز یاد شده است (نک مولر ۲۰۰۲، ۲۱-۲۰). در بند ۹۰۲ کریم‌هیلد ماجرای افتادن برگ درخت زیزفون در میان دو کتف همسرش به‌هنگام آب‌تنی در خون اژدها و در نتیجه، آسیب‌پذیر باقی ماندن آن قسمت از بدن وی را توصیف می‌کند:

هنگامی که خون گرم از زخم‌های اژدها سرازیر شد و جنگاور دلیر و برجسته خویشتن را در آن آب‌تنی داد، برگی بزرگ از درخت زیزفون بین دو شانه وی افتاد و در این‌جا می‌شود او را زخمی نمود. این است دلیل این‌که من همیشه بسیار نگران او هستم (بهجت ۱۳۹۹، ۱۱۷).

ناگفته نماند که اژدها موجودی اساطیری است و مبارزه و پیروزی بر آن تنها از دست زیگفرید که به دنیای اساطیر تعلق دارد، برمی‌آید. «پیروزی بر اژدها نشانه قهرمانی است پیام‌آور صلح و بنیان‌گذار نظام فرهنگی» (مولر ۲۰۰۲، ۲۰).

۳.۴ سرزمین نیلونگن

توصیف سرزمین نیلونگن از زبان هاگن در بندهای ۹۹-۸۷ آمده است. این سرزمین مکانی است در ناکجاآباد، زیرا خواننده درباره چگونگی و موقعیت جغرافیایی آن آگاهی ندارد و تنها زیگفرید می‌تواند به‌عنوان ابرقهرمان این حماسه به آن سرزمین راه یابد. او از آن‌جا چهار غنیمت همراه خود می‌آورد:

(۱) گنج نیلونگن

(۲) شنل نامریی گر

(۳) نیلونگ‌ها

(۴) شمشیر نیلونگن به‌نام بالمونگ.

۱.۳.۴ گنج نیلونگن

هنگامی که زیگفرید در سرزمین نیلونگن بسر می‌برد دو شاهزاده به نام‌های «شیلونگ» (Schilbung) و «نیلونگ» (Niblung) از او می‌خواهند که گنج نیلونگن را بین

آن دو تقسیم کند. اما زیگفرید از عهده این کار بر نمی آید و پس از نزاع و کشتن آن‌ها، این گنج بسیار بزرگ از آن او می‌گردد. بندهای ۹۲ و ۹۳ در توصیف این گنج آمده است: آن گونه که روایت کرده‌اند او در آن‌جا آنقدر سنگ‌های قیمتی و حتی فراتر از آن طلای درخشان سرخ‌رنگ از سرزمین نیلونگن دید که صد ارابه هم نمی‌توانستند آن‌ها را جابه‌جا کنند. همه این چیزها را می‌بایستی زیگفرید بین آن‌ها تقسیم می‌کرد (بهجت ۱۳۹۹، ۱۴).

در این هنگام آن‌ها شمشیر نیلونگن را به‌عنوان پاداش به او دادند، اما کمکی که آن‌ها از زیگفرید خواسته بودند به آنان سودی نبخشید زیرا زیگفرید نتوانست طبق میل آن‌ها و به‌حق رفتار کند و آنان از این موضوع بسیار خشمگین شدند (همان).

از ویژگی‌های این گنج آن است که نفرین شده بود و نفرین آن گریبان‌گیر صاحب آن گشته و او را دچار سرنوشت شومی می‌کرد. همان‌گونه که موجب کشته‌شدن زیگفرید شد. ویژگی دوم این گنج آن است که صاحب آن با بخشش آن، خیل عظیمی از جنگاوران را با خود همراه می‌سازد و بنابراین داشتن گنج برابر با دارا بودن قدرت بسیار زیاد است. کریم‌هیلد پس از مرگ همسرش نتوانست با بخشیدن از این گنجینه تمام‌نشدنی برای خود سپاه بزرگی را تدارک ببیند. هاگن به یاری گونتر گنج را در رود راین می‌اندازد و دیگر حاضر نمی‌شود مکان آن را برای کریم‌هیلد فاش کند.

۲.۳.۴ شنل نامریی گر

هنگامی که زیگفرید در سرزمین نیلونگن به‌سر می‌برد، با آلبریش، نگهبان گنج به‌مبارزه می‌پردازد و شنل نامریی گر را از وی می‌گیرد. در واقع آلبریش با ازدست‌دادن این شنل، تمام نیرویش را از دست می‌دهد و در مقابل زیگفرید به زانو درمی‌آید (همان ۱۵-۱۴، بند ۹۷). زیگفرید با پوشیدن شنل نیروی دوازده نفر را به دست می‌آورد (همان ۴۴، بند ۳۳۷). افزون بر آن می‌تواند از دید همگان پنهان گردد. این گونه است که وی با پوشیدن این شنل، به‌یاری گونتر می‌شتابد و در مسابقه بر برون‌هیلد پیروز می‌گردد. مشاهده می‌کنیم که این شنل همانند گنج نیلونگن، نقش مهمی در قدرت زیگفرید و نیز در کل داستان ایفا می‌کند.

به محض این‌که زیگفرید نیرومند جامعه نامرئی‌گر را می‌پوشید، دارای نیرویی فوق‌العاده می‌شد و قدرت دوازده مرد بر نیروی وی افزوده می‌گشت. او با نیرنگی جادویی توانست بعدها آن زن زیبا را از آن خود سازد (همان).

۳.۳.۴ نیلونگ‌ها

نیلونگ‌ها افرادی کوتاه قامت و نیرومند هستند که در سرزمینی جادویی زندگی می‌کنند. پس از آن‌که زیگفرید دو شاهزاده آن‌ها را می‌کشد و گنج آن‌ها را صاحب می‌شود، آنان تحت فرمان او درمی‌آیند. تعداد نیلونگ‌ها بسته به روایات متفاوت از هزار تا سه هزار نفر می‌باشد (نک بهجت ۱۳۹۹، ۶۵، بند ۵۰۱ و تسنیر ۲۰۰۰، ۲۳۸). چندی بعد زیگفرید از این افراد به‌عنوان لشگریان خویش استفاده می‌کند. پس از مرگ زیگفرید نیز نیلونگ‌ها نسبت به همسر وی، کریم‌هیلد وفادار مانده و به وی خدمت می‌کنند.

۴.۳.۴ شمشیر بالمونگ

در بند ۹۳ آمده است که دو شاهزاده نیلونگ‌ها شمشیرشان را به‌عنوان پاداش در ازای تقسیم کردن گنج به زیگفرید دادند. این شمشیر سحرآمیز بالمونگ (Balmung) نامیده می‌شد که زیگفرید همواره با خود همراه داشت و در مبارزه‌ها از آن استفاده می‌کرد. وقتی لیودگر نیرومند چشمش به زیگفرید افتاد و دید که او بالمونگ - آن شمشیر برنده - را آن‌چنان مطمئن از پیروزی در هوا می‌چرخاند و تعداد زیادی از سربازان او را می‌کشد، خشم بی‌اندازه‌ای بر او مستولی گشت (بهجت ۱۳۹۹، ۲۸، بند ۲۰۷).

۵. عناصر تاریخی و جغرافیایی

هرچند معمولاً حماسه‌ها بی‌زمان و بی‌مکان هستند و به عبارتی دیگر، «منظومه حماسی، در زمان و مکان محدود نیست» (صفا، ۱۳۸۷، ۳۲) اما برخی اطلاعات تاریخی و جغرافیایی سرود نیلونگن را می‌توان مطابق با واقع دانست. پاره‌ای حتی به جایگاه تدوین حماسه اشاره دارد. چونان که شهرهای ذکر شده در این حماسه دلالت بر آن دارند که این اثر در ناحیه دانوب (Donau) و در حدفاصل وین (Wien) و پاساو (Passau) به رشته تحریر

درآمده است. به غیر از مورد یاد شده، میان مکان‌های وقوع داستان‌ها تفاوت اساسی وجود ندارد. گاه حتی توصیف کوتاهی نیز از آن‌ها نمی‌شود.

از نظر تاریخی نیز، مایه‌هایی از وقایع تاریخی در این حماسه به چشم می‌آید که در ادامه به آن پرداخته می‌شود اما نخست شایان مذاقه است که سرود نیبلونگن هنگام شکوفایی فرهنگ و ادب در اروپا یعنی قرن سیزدهم میلادی تدوین یافته است؛ در واقع در همان عصر که ادیبان نامداری مانند «ولفرام فُن اِشِنباخ» (Wolfram von Eschenbach) و «والتر فُن دِر فُگل‌وایده» (Walther von der Vogelweide) به خلق آثار خود می‌پرداختند (نک تتسینر، ۲۰۰۰، ۵۴۶-۵۴۵). در زمان تدوین اثر و حتی مدتی بعد توجه چندان زیادی به این اثر نشد؛ اما چندی پس از آن، در دوره رمانتیسم تصور بر این بود که این حماسه، سرود ملی آلمانی‌ها است، تا آن‌جا که فُن دِر هاگِن آن را به‌عنوان «والترین و کامل‌ترین یادگار ادبیات ملی» می‌دانست که مدت‌هایی مدید در پرده ابهام پوشیده مانده بود (فن در هاگن در براکرت ۱۹۸۷، ۱، ۲۵۳، نک بهجت ۱۳۸۶، ۲۸). دلیل ستایش این اثر تا حد حماسه ملی با تاریخ سیاسی آن دوران مرتبط می‌شود. در سال ۱۸۰۵ جنگی میان دولت پروس و فرانسه در گرفت. پس از مبارزه‌های ینا (Jena) و اورشِتد (Auerstädt) پادشاه فرار کرده و ناپلئون برلین را تصرف می‌کند. این امر سبب می‌شود که احساسات ملی به‌شدت برانگیخته شود. پژوهش‌های بسیاری درباره تاریخ و فرهنگ قدیم آلمان صورت می‌گیرد و سرود نیبلونگن تبدیل به نمادی از یک آلمان قدرتمند و متحد در قرون وسطی می‌گردد. این حماسه می‌بایست به ملتی که سقوط کرده بود یاری رساند و همان‌گونه که فریدریش شلیگل (Friedrich Schlegel)، نویسنده، منتقد و نظریه‌پرداز دوره رمانتیسم متناسب با تفکر آن عصر نوشته بود «تصویری از شهرت و افتخار کهن و نیز آزادی را در آینه دوران پیشین نشان می‌داد و از این طریق هر جرقه‌ای را که نشأت گرفته از حس ملی بود، می‌افروخت» (شلیگل در براکرت ۱۹۸۷، ۱، ۲۵۳). به هر روی، باید دانست که سرود نیبلونگن حماسه‌ای است بر آمیخته از اسطوره، افسانه و تاریخ. در این اثر، زمان و مکان، دو مفهوم رنگ باخته و درهم تنیده‌اند و همانند دیگر اجزای داستان، نقش آفرینی نمی‌نمایند.

۶. نقد ساختار

حماسه نیبلونگن «ساختاری بسیار تودرتو و پیچیده دارد. آن‌قدر منسجم و یکپارچه، که گاه نمی‌توان حتی یک بند را حذف کرد. تعداد داستان‌های آن اندک بوده و تمامی آن‌ها در ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر روی می‌دهند تا جایی که حتی اگر یکی از داستان‌ها این‌گونه که هست نمی‌بود، حماسه سرنوشتی دیگر می‌یافت» (بهجت و فرهادی، ۱۳۹۱، ۳۶۱). این سرود دو قسمت متمایز را شامل می‌گردد. نخستین قسمت از زیگفرید، سفر او به دربار بورگوندی‌ها، ازدواج با کریم‌هیلد، خواهر پادشاهان بورگوندی و کشته‌شدن وی در بندهای ۱ تا ۱۱۴۲ حکایت می‌کند. قسمت دوم به شرح انتقام‌جویی کریم‌هیلد از قاتلان همسرش، زیگفرید می‌پردازد و دربرگیرنده بندهای ۱۱۴۳ تا ۲۳۷۹ است. این اثر دارای ۳۹ ماجرا می‌باشد. بخش نخست در رویدادهای ۱ تا ۱۸ و قسمت دوم در رویدادهای ۱۹ تا ۳۹ گنجانده شده‌است.

زبان این اثر آلمانی میانه است. این سرود همانند بیشتر حماسه‌ها به شعر است که به آن در اصطلاح «بند نیبلونگن» (Nibelungenstrophe) می‌گویند (نک براکرت ۱۹۸۷، ۱، ۲۸۹). در این اثر نشانی از توصیفات گسترده دیده نمی‌شود. حتی مقدمه این حماسه بسیار کوتاه بوده و تنها یک بند را شامل می‌گردد:

داستان‌های کهن، برای ما روایات شگفت‌انگیزی، نقل کرده‌اند. اکنون شما نیز می‌توانید اخبار حیرت‌آوری از این روایات بشنوید: از قهرمانان نامی، جدال‌های سخت، روزهای سرشار از نیک‌بختی و جشن، سرشار از رنج و شکایت و از مبارزه‌های جنگاوران دلاور (بهجت ۱۳۹۹، ۱، بند ۱).

شاعر این حماسه تنها نقش یک راوی بی‌طرف را ایفا می‌نماید و از پرداختن به ظاهر قهرمانان داستان و نیز حالات درونی و افکار آنان به‌شدت پرهیز می‌کند. نبود توضیحات مفصل تا جایی است که حتی به حوادث مهم و تأثیرگذار فقط اشاره‌ای گذرا می‌شود، مثلاً ماجرای آسیب‌ناپذیری زیگفرید تنها در سه بند از این حماسه طولانی آمده است، این موضوع و نیز روایت دست‌یابی به گنج در حاشیه داستان اصلی، از زبان هاگن و نه از زبان راوی داستان و به‌نسبت کوتاه و مختصر، بیان می‌گردد. نیز شاعر درباره نیکی و بدی شخصیت‌های حماسه و خیر و شرّ کردار آنان، دیدگاه و عقیده خود را ابراز نمی‌نماید. «تنها کردار برخی از قهرمانان و زنان وابسته به آن‌ها ارزش روایت دارند و این به‌معنای

نقاط اوج در زندگی مردان طبقه جنگاور است که مبارزه‌ها و جشن‌ها را شامل می‌گردد» (نک مولر ۲۰۰۲، ۲۲). درواقع، بیشتر توصیفات نویسنده درباره جشن‌ها، مراسم، سفرها و مقدمات آن‌ها می‌باشد. آنچه شایان مذاقه است، پردازش انواع لباس‌های قهرمانان است که به‌هنگام رزم یا در زمان بزم بر تن می‌کنند. همچنین هرگاه آنان، اعم از مرد یا زن، راهی سفر می‌شوند، جامه‌های فاخر و جواهرنشان می‌پوشند. برای نمونه، در بند ۵۷۵ جامه‌ها این‌گونه توصیف شده‌اند:

جامه‌های بی‌شماری از جنس پوست سمور و خز به‌چشم می‌خورد و بازوها و دست‌های بسیاری بودند که با دستبندها و انگشتری‌ها آراسته شده بودند و بانوان آن‌ها را روی آستین‌های ابریشمی خویش بر دست کرده بودند. در تمامی جهان هیچ‌کس را یارای این نخواهد بود تا برای شما بازگوید که زنان با چه مهارتی خویشان را می‌آراستند (بهجت ۱۳۹۹، ۷۴، بند ۵۷۵).

مشاهده می‌کنیم که

شخصیت انسان نیبلونگن ژرفا و پس‌زمینه عمیقی ندارد و هرکس تنها آن چیزی است که ظاهرش نشان می‌دهد زیرا این جامه‌ها هستند که مانند پوسته‌هایی بر تن انسان‌ها کشیده می‌شوند، هویت اجتماعی و فردی آن‌ها را بارز کرده و تغییر می‌دهند (بهجت، فرهادی ۱۳۹۱، ۳۷۳).

تجلی زندگی درباری که در این سرود ارائه می‌گردد، درباری - شهبواری است و این مسئله بازتاب ادبی سیستم فئودالیسم است که نظام اجتماعی حاکم در آن دوره در اروپا می‌باشد (نک براکرت ۱۹۸۷، ۱، ۲۵۷).

عبارت‌ها و واژه‌های تکراری فراوانی در متن این سرود وجود دارد که به‌نوعی مفهوم خاصی نداشته و درواقع رنگ‌باخته هستند. به گفته براکرت (همان، ۲۶۸) استفاده از این عبارات از ویژگی‌های زبان حماسی محسوب می‌شود. نمونه بارزی از این نوع عبارات، کلمه «در این هنگام» (da) است. استفاده از صفت‌های معینی مانند «دلیر» (tapfer)، «نجیب‌زاده» یا «اشرافی» (edel) و «برجسته» یا «ممتاز» (trefflich) برای همه اشخاص رایج است، حتی برای دو نفر که شخصیت‌هایی کاملاً متفاوت داشته و به‌عنوان دشمن در برابر هم ایستاده و با هم می‌جنگند.

۷. نسخه‌های سرود نیلونگن

قبل از آن‌که این سرود نوشته شود، ظاهراً سینه‌به‌سینه نقل و روایت شده است. از این اثر سی و چهار نسخه دست‌نویس وجود دارد که از آن‌ها سه نسخه اصلی الف، ب و ث قابل‌ذکر هستند. نسخه الف ۲۳۱۶ بند را در بر می‌گیرد و متعلق به ربع آخر قرن سیزده میلادی است؛ نسخه ب دارای ۲۳۷۹ بند بوده و مربوط به نیمه اول یا دوم قرن سیزده میلادی می‌باشد و نسخه ث شامل ۲۴۴۲ بند و در نیمه اول قرن سیزدهم تدوین یافته است (نک براکرت ۱۹۸۷، ۲۶۵). امروزه نسخه ب به‌عنوان کهن‌ترین رونوشت از نسخه اصلی و اساس و پایه این حماسه است که توسط هلموت دِ بور (Helmut de Boor) و هلموت براکرت (Helmut Brackert) ویرایش و تصحیح شده است. لازم به یادآوری است نسخه اصلی امروزه موجود نیست. نسخه دست‌نویس ث جدیدترین تدوین از این سرود به‌شمار می‌آید که با تأثیرپذیری از آیین مسیحیت نگاشته شده است. «بیشتر نسخه‌های دستی دارای یک بخش الحاقی تحت عنوان «گلایه» (Klage) هستند و این قسمتی است که دیرتر به این سرود اضافه گشته و مذهبی - تعلیمی بوده و سرود را شرح می‌دهد» (تسنیر ۲۰۰۰، ۵۴۵).

وجود نسخه‌های متفاوت جانبی موجب گشته تا داستان نیلونگن شاخ و برگ فراوانی یافته و در حاشیه آن، ماجراهای کوچک دیگری نوشته شوند. یکی از این رویدادها که در برخی از نسخ وجود دارد داستانی جدا درباره آشنایی زیگفرید و برون‌هیلد و پیمان‌بستن این دو می‌باشد. همین آشنایی باعث می‌گردد که هنگامی که برون‌هیلد دیرتر با زیگفرید ملاقات می‌کند و او برخلاف انتظار برون‌هیلد عشق خود را از آن کریم‌هیلد نموده، نسبت به زیگفرید نفرت داشته و با او دشمن شود (نک همان، ۵۵۰-۵۴۹).

۸. نقد محتوا

آنچه سرود نیلونگن را از دیگر آثار حماسی اقوام ژرمن متمایز می‌سازد، محتوای پیچیده، منسجم و موجز آن است. در واقع، داستان یک هسته اصلی را شامل می‌گردد که شاخه‌هایی نیز دارد. پس با در نظر گرفتن این موضوع و همچنین حجم نه چندان زیاد این اثر نمی‌توان

توقع داشت قهرمانان بسیاری در روند داستان‌ها نقش آفرینی نمایند. هرچند این شخصیت‌ها پیچیده، حساب شده و چندبعدی هستند. در ادامه به نقد قهرمانان حماسه می‌پردازیم.

نخست باید دید چرا تمامی آثار روایی، به یک ابرقهرمان نیازمندند و همه داستان پیرامون محور او می‌چرخد. قهرمان‌سازی، پدیده‌ای خفته در نهاد بشریت است؛ انسان‌ها همیشه به دنبال برتریابی بوده‌اند و در ذهن خویش خواسته یا ناخواسته قهرمانی را متصور شده‌اند که یا از لحاظ قدرت بدنی و توانایی جسمی بر آن‌ها برتری داشته و یا از لحاظ معنوی و دینی. بدین گونه است که قهرمانان در ذهن انسان‌ها شکل می‌گیرند؛ در نهاد بشر رشد می‌یابند؛ وارد اسطوره‌ها می‌شوند و در نهایت در دل حماسه‌ها می‌نشینند. برای نمونه می‌توان از زیگفرید، «اسفندیار» و «آشیل» نام برد که هر سه رویین‌تنانی اسطوره‌ای هستند. در زمینه ذهن بشر، آرزوی مقاومت کامل در برابر آسیب‌های مختلف و داشتن یک قهرمان که هیچ‌گزنند و آسیبی بر وی وارد نیاید و نامیرا و رویین‌تن باشد، وجود داشته است. این قهرمان در طول زندگی انسان در ناخودآگاه وی شکل می‌گیرد و پرورش می‌یابد، به یک باور تبدیل می‌گردد و اسطوره می‌شود.

محور حضور قهرمانان در حماسه‌های جهان متفاوت است؛ خدایان، انسان‌ها و حتی حیوانات.

- حماسه‌هایی که در آن‌ها خدایان قهرمان هستند، مانند حماسه‌های یونانی؛ این قهرمانان از قداست خاصی برخوردار نیستند و در واقع آدمیانی‌اند که قدرت مافوق بشری یافته‌اند.
- حماسه‌هایی که قهرمان آن‌ها انسان‌ها هستند، مانند بیشتر قهرمانان شاهنامه فردوسی. این قهرمانان چه نیک و چه پلشت همگان انسانی هستند با همان خصوصیات زمینی. انسانی که وجودش از آخشیح درست شده، با همان کاستی‌ها و فزونی‌ها، عشق‌ها، کینه‌ها و نیازها. در این حماسه‌ها خداوند برتر و بالاتر از این تصور می‌شود که به زمین بیاید و با انسان‌ها درگیر شود.
- حماسه‌هایی که حیوانات قهرمانان اصلی هستند: این گونه حماسه‌ها در شرق دور یافت می‌شوند. البته در دو گروه حماسه پیشین نیز حیوانات وجود دارند و گاه حتی نقش بسزایی را در روند داستان‌ها ایفا می‌کنند، مانند سیمرغ در شاهنامه فردوسی و اژدهای فافنیر در نیلونگن.

۱۸ ابرقهرمان سرود نیلونگن

این حماسه تنها یک ابرقهرمان دارد و آن کس زیگفرید است. به جرأت می‌توان گفت که هر چند شاعر اثر از پرداختن به شخصیت‌ها پرهیز نموده است متنها درباره زیگفرید بیش‌ترین توصیفات و صحنه‌پردازی‌ها را به کار برده است. کردار، گفتار و پندار وی تمام سرنوشت این حماسه را رقم می‌زند.

زیگفرید در سرزمین خود یک شاهزاده است و اجدادش خدایان هستند در واقع او یک نیمه‌خدا است (نک تسیئر ۲۰۰۰، ۱۹۰). این امر، سوبه اسطوره‌ای بودن او را تثبیت می‌کند. میرچا الیاده می‌گوید: «قهرمانانی اسطوره‌ای می‌شوند که حداقل یکی از والدین ایشان چهره‌ای بغانه یا خداگونه دارد» (الیاده، ۱۳۷۸، ۵۷). زیگفرید قهرمانی پویا، جنگاور و دلاور است و برای رسیدن به مقصود خویش از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند. نیز، به عنوان ابرقهرمان این حماسه بیشتر نماد حضور غریزه‌ها است تا اندیشه و خردورزی. برای مثال هنگامی که او به قصد خواستگاری از دختر مورد علاقه‌اش، کریم‌هیلد، به ورمس و به دربار بورگوندها می‌رسد، به جای ستایش شاهان بورگوندی و کرنش برابر ایشان، سرکشی کرده، به خودستایی می‌پردازد و ایشان را تهدید می‌نماید:

من نیز یک قهرمان هستم و می‌بایستی حالا دیگر تاج بر سر داشته باشم. بزرگ‌ترین آرزوی من این است که به آن حد برسم که مردم درباره من بگویند من به‌حق صاحب مملکت و حکمرانی هستم. من آماده‌ام تمام آبرو و اعتبارم و حتی زندگی‌ام را بر سر این کار بگذارم.

از آنجایی که شما این چنین شجاع هستید - به‌هرحال برای من این‌طور خبر آورده‌اند - من نگران این نیستم که کسی از آن خوشش بیاید یا آزرده‌خاطر گردد. همه آن چیزی را که شما صاحب آن هستید، از سرزمین‌ها تا قلعه‌ها، می‌خواهم همه را به‌دست آورم.

پادشاه و همراهانش از شنیدن این کلمات بسیار شگفت‌زده شدند و این‌که زیگفرید آشکارا قصد داشت از پادشاه سرزمین‌هایش را بگیرد. وقتی پهلوانان شاه این را شنیدند بسیار خشمگین گشتند (بهجت ۱۳۹۹، ۱۶، بندهای ۱۱۱-۱۰۹).

همچنین این «سفر کردن» زیگفرید را در وادی اسطوره تثبیت می‌کند.

یک قهرمان از زندگی روزمره خود دست می‌کشد و سفری مخاطره‌آمیز را به حیطه شگفتی‌های ماوراءالطبیعی آغاز می‌کند: با نیروهای شگفتی در آن جا روبه‌رو می‌شود و

به پیروزی قطعی دست می‌یابد. هنگام بازگشت از این سفر پر رمز و راز، قهرمان نیروی آن را دارد که به یارانش برکت و فضل نازل کند (کمبل، ۱۳۹۴، ۴۰).

آنچه زیگفرید را به ابرقهرمان تبدیل می‌کند، علاوه بر دلآوری و جنگاوری غریزی وی، داشته‌های اسطوره‌ای او است: رویین‌تن بودن، گنج نیلونگن و تمامی دارایی‌ها و توانایی‌هایی که از سرزمین آن‌ها نصیب او شده است. درحقیقت، این قهرمان بدون دراختیارداشتن عناصر جادویی خویش، انسانی معمولی و این جهانی است.

از دیگر سوی ساده‌دلی بیش از اندازه، او را به فردی در خدمت شاهان بورگوند تبدیل می‌سازد که حتی حاضر است برای ایشان و در راه آزادی سرزمین‌شان بجنگد. نیز همین ساده‌دلی و اعتماد بیش از اندازه به نزدیکان است که زیگفرید را به وادی مرگ می‌کشاند. او برای همسر خویش، راز آسیب‌جای خود را فاش می‌سازد و هاگن از حماقت کریم‌هیلد استفاده کرده، نقشه قتل زیگفرید را می‌کشد.

کریم‌هیلد گفت: همسر من دلاور و بسیار توانمند است. هنگامی که وی در آن کوه اژدها را از پای درآورد، قهرمان بامنصب در خون اژدها آب‌تنی کرد و این‌گونه پس از آن در نبردها هیچ اسلحه‌ای نتوانست او را زخمی نماید (بهجت ۱۳۹۹، ۱۱۷، بند ۸۹۹).

دوست عزیز! با اعتماد به‌نسبت دیرینه‌ای که با یکدیگر داریم و نیز به وفاداری‌تان، می‌خواهم آن راز را با شما بازگویم که بر چه جای از بدن همسر عزیز من می‌توان ضربه مرگ‌بار فرود آورد (همان، بند ۹۰۱).

پایان زندگی زیگفرید، بزرگ‌ترین تراژدی این حماسه را رقم می‌زند. می‌دانیم که از دیدگاه سمبولیسم، مرگ، قهرمانان یک حماسه را سه‌گونه در بر می‌گیرد. مرگ سفید یا مرگ در بستر، مرگ سرخ یا شهادت در راه رسیدن به باورها و آرمان‌ها و مرگ سیاه که نتیجه خیانت دیگران و ساده‌دلی و خوش‌باوری ایشان است. قهرمان حماسه با این‌که جنگاوری بنام است، در هیچ میدان یا آورد بزرگی کشته نمی‌شود بلکه مرگی سیاه در انتظار او است. هاگن، کینه‌توزانه در پی کشتن وی برمی‌آید. با گوتتر هم‌داستان شده، از خوش‌باوری او سوء استفاده کرده و در مسابقه‌ای برای آوردن آب از چشمه، با فرو کردن نیزه در میان دو کتفش، خیانت‌کارانه وی را از پای می‌اندازد.

وقتی عالیجناب زیگفرید لب چشمه آب نوشید هاگن نیزه را در آن‌جایی که علامت بود به بدن زیگفرید فرو کرد. آن‌گونه که خون قلب او با جهش شدیدی از زخم به جامه

هاگن پاشید. چنین کردار ناشایستی را هیچ قهرمانی امروزه انجام نخواهد داد (همان، ۱۲۸، بند ۹۸۱).

رنگ از رخسار او پریده بود و دیگر نمی‌توانست خود را روی پا نگه‌دارد. نیروی بدنیش به کاستی می‌گرایید. زیرا مرگ بر پیشانی درخشان او مهر خویش زده بود. بعدها بانوان زیبای بسیاری به سوگ او نشستند (همان، بند ۹۸۷).

۲۸ ضد قهرمان

می‌دانیم همیشه در برابر نیکی، بدی و در برابر نور، تاریکی حضور داشته است در حماسه همان‌طور که شخصیت‌های نیک و دارای خصایص والای اخلاقی هستند، همان‌طور نیز شخصیت‌های پلشت وجود دارند که دارای خصایصی پست و خارج از شایستگی‌ها و بایست‌های انسانی هستند و در اصطلاح آنان را «ضد قهرمان» می‌خوانیم. این ضد قهرمانان گاه به اندازه قهرمانان اصلی توانمند، اندیشمند و کارآمد هستند حتی گاهی از نظر ثروت و قدرت و ابزارآلات جنگی بر قهرمانان پیشی می‌گیرند. در حقیقت ذهن بشر برای این که فردی را در اوج توانایی - چه از نظر ذهنی، چه از نظر بدنی - تصور کند باید که فرد مقابل او را نیز بزرگ جلوه دهد. در این حماسه، بزرگ‌ترین ضدقهرمان، هاگن است. او نیرومندترین سپهسالار و جنگاور دربار بورگوندی‌ها و نیز دست‌نشانده و مشاور شاهان آن به ویژه گونتر است. وی بسیار زیرک است و حتی نخستین کسی است که در ورمس، زیگفرید را می‌شناسد. در همان دیدار نخست، توانایی‌های زیگفرید را بر می‌شمرد و مغتم‌بودن حضور او را در دربار، به گونتر یادآوری می‌کند. او مغز متفکر شاهان بورگوندی است و تمامی نقشه‌های خائنانه ضد زیگفرید را طراحی می‌کند. همچنین در نیمه دوم حماسه نقشی بسیار اساسی ایفا می‌کند. هاگن تا پایان حماسه زنده می‌ماند و سرانجام به دست کریم‌هیلد کشته می‌شود.

۳۸ زنان نیلونگن

«تمام رویدادها، سرنوشت‌ها و بایست و نبایست‌های نیلونگن تحت سلطه زنان است. کریم‌هیلد و برون‌هیلد دو زن قدرتمند، قهرمان و مؤثر در این اثر هستند» (بهجت و فرهادی ۱۳۹۱، ۳۶۵). کریم‌هیلد نخستین بانوی حماسه است که خواب دیدن وی و تعبیر آن

رویداد اصلی داستان را رقم می‌زند. او دو گونه شخصیت کاملاً متضاد دارد: نخست در نیمه اول و پیش از کشته شدن زیگفرید و دیگر در نیمه دوم و پس از مرگ همسر. در نیمه نخست شاهزاده خانمی عاشق، قدرتمند و مهربان است که با ساده‌دلی فریب‌هاگن را خورده، موجب مرگ شوهر خویش می‌گردد. در نیمه دوم، تنها هدف وی انتقام ستاندن از کشته‌شدن زیگفرید و هم‌دستان او است. تا جایی که برای کینه‌جویی حتی به ازدواج با اتسل تن می‌دهد. در واقع در نیمه دوم، وی ابرقهرمان حماسه است که دو قوم بزرگ بورگوندی‌ها و هون‌ها به خاطر او کشته می‌شوند.

دومین قهرمان بانوی این حماسه برون‌هیلد است که عجیب‌ترین بانوی حماسه‌هاست. او نیز چون زیگفرید، از سویه اسطوره‌ای قوی برخوردار بوده و قدرتی شگفت‌انگیز دارد. ابتدا شهربانوی ایسلند است و با اقتدار بسیار بر این سرزمین که ویژه زنان است حکمرانی می‌کند. برای انتخاب شوی، مصممانه مسابقه برقرار کرده و خواستگاران خویش را شکست داده و به کشتن آنان که ناکام مانده‌اند دستور می‌دهد (نک بهجت و فرهادی ۱۳۹۱، ۳۶۶). در ورمس، به خاطر حسادت به کریم‌هیلد و پس از آگاهی از خیانت زیگفرید، هاگن را به قتل وی ترغیب می‌کند. در سرود نیلونگن از فرجام این اسطوره، سخنی به میان نمی‌آید.

۹. نتیجه‌گیری

بررسی‌های انجام‌شده درباره کتاب سرود نیلونگن نشان داد که این اثر، بزرگ‌ترین حماسه اقوام ژرمن است که توسط شاعری گمنام در سال ۱۲۰۰ میلادی سروده شد. اهمیت این حماسه از آنجا آشکار می‌شود که شاعر تاریخ پادشاهان دو قوم بورگوند و هون و نیز سرنگونی ایشان را در کنار داستان اسطوره زیگفرید به تصویر می‌کشد. در این راستا، او بیش از آن‌که به جزئیات پردازد، کلی‌نگر است و بیش از آن‌که اندیشه و جهان‌بینی شخصیت‌ها را مد نظر قرار دهد، ارتباطات اجتماعی نظام فئودالی موجود در عصر تدوین این اثر را شرح می‌دهد.

نیز تأملات این جستار نشان داد ساختار این کتاب، بسیار پیچیده و دقیق است. تنها یک داستان اصلی، هسته مرکزی آن را تشکیل می‌دهد و بخش‌های مشروح و توصیفی، صحنه‌های رزم و بزم را شامل می‌شود. توصیفات شاعر اندک و وی کاملاً یک راوی

بی‌طرف است که داستان را در دوهزار و سیصد و هفتاد و نه بند، در دوبخش و طی سی‌ونه ماجرا تعریف می‌کند.

هم‌چنین، تفسیر محتوایی این شاهکار ادب آلمان، حماسه‌ای اسطوره محور را شناساند که قهرمانان اصلی آن، انسان‌ها هستند با همان آرمان‌ها، خواسته‌ها، عشق‌ها و کینه‌ها. نیز ابرقهرمان آن، زیگفرد، از جرگه رویین‌تنان است و تمامی قوانین حاکم بر آسیب‌ناپذیران درباره او صدق می‌کند. دلاوری که به گونه‌ای عجیب رویین‌تن می‌شود، عشقی کوتاه را تجربه می‌کند، راز آسیب‌ناپذیری‌اش فاش گشته و با خدعه و نیرنگ از پای درمی‌آید. نیز، ضد قهرمانی که در برابر زیگفرد می‌ایستد بسیار قوی‌پنجه و دلاور است. او تمامی خصوصیات یک ضدقهرمان حماسی و اسطوره‌ای را در خود دارد و اعمال وی، نه تنها باعث نابودی زیگفرد می‌گردد که شاهان، درباریان و حتی خود او را نیز به تباهی می‌کشاند. زنان این حماسه نیز خارق‌العاده و شگفت‌انگیز هستند. هر دو زن، یعنی کریم‌هیلد و برون‌هیلد، ویژگی‌هایی بارز دارند و کردار و گفتار ایشان در پیشبرد روند حماسه مؤثر واقع می‌شود. در کل، در این حماسه، عناصر و رویدادهای اسطوره‌ای و تاریخی در یک‌دیگر ادغام‌شده، به موازات هم پیش می‌روند.

پی‌نوشت‌ها

۱. البته آنچه میان بزرگان ادب فارسی رایج است غیر از این می‌باشد و آوردن این مطلب در این‌جا، تنها به دلیل آشکار شدن قدمت این نوع ادبی است (نک سیدحسینی، ۱۳۷، ۱۱۲).
۲. شعری است غیرنمایشی که شاعر در آن داستان را بازگو می‌کند. شعر روایی ممکن است کوتاه یا طولانی و ساده یا پیچیده باشد. سه نوع مهم آن عبارتند از: حماسه، بالاد و رمانس منظوم (نک میرصادقی، ۱۳۸۵، شعر روایی).
۳. زبان‌های اسکاندیناوی شاخه‌ای از زبان‌های هندواروپایی و از زبان‌های ژرمنی بوده و شامل زبان دانمارکی، سوئدی، نورژی، ایسلندی و فاروئی می‌شود.
۴. این امر، البته برای قهرمانان شرق دور چون چین، صدق نمی‌کند. می‌توان گفت ازدها قدرت معنوی، و روحانی و نشان باستانی اسطوره‌های شرق دور و خاصه چین است (نک نایب‌زاده و سامانیان، ۱۳۹۴، ۲۴۲).

کتابنامه

- الیاده، میرچا (۱۳۷۸). *اسطوره بازگشت جاودانه*، ترجمه بهمن سرکاراتی، تهران: قطره.
- الیاده، میرچا (۱۳۷۴). *اسطوره؛ رویا؛ راز*، ترجمه رویا منجم، تهران: فکر روز.
- برفر، محمد (۱۳۸۹). *آئینه جادویی خیال*، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۷). *از اسطوره تا تاریخ*، به کوشش ابوالقاسم اسماعیل پور، چاپ ششم، تهران: چشمه.
- بهجت، حمیده و فرحناز فرهادی (۱۳۹۱). «مقایسه تحلیلی نقش زن در شاهنامه و نیبلونگن»، فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال پنجم، شماره سوم، شماره پی‌درپی ۷، ص ۳۷۴-۳۵۷.
- بهجت، حمیده (۱۳۹۹). *سرود نیبلونگن*، ترجمه حمیده بهجت، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۲). *نامورنامه*، چاپ دوم، تهران: سخن.
- سید حسینی، سید رضا (۱۳۷۶). *مکتب‌های ادبی*، چاپ یازدهم، تهران: نگاه.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۷). *حماسه‌سرایی در ایران*، ۱۳۸۷، چاپ چهارم، تهران: فردوس.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۶). *رویا، حماسه، اسطوره*، چاپ دوم، تهران: مرکز.
- میرصادقی، میمنت (۱۳۸۵). *واژه‌نامه هنر شاعری*، چاپ سوم، تهران: مهناز.
- نامور مطلق، بهمن (۱۳۹۲). *درآمدی بر اسطوره‌شناسی (نظریه‌ها و کاربردها)*، تهران: سخن.
- نایب‌زاده، راضیه و صمد سامانیان (۱۳۹۴). «ازدها در اسطوره‌ها و فرهنگ ایران و چین»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، دوره ۱۱، ش ۳۸، ص ۲۷۰-۲۳۵.
- ولک، رنه و اوستین وارن (۱۳۸۲). *نظریه ادبیات*، چاپ سوم، تهران: نیلوفر.
- Behjat, Hamideh (2007). "Schahname und das Nibelungenlied, Versuch eines Vergleichs", Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji, Scientific Publication of the Faculty of Foreign Languages, University of Tehran, No. 40, Special Issue, German Published by University of Tehran, p. 27-43.
- Brackert, Helmut (1987). *Das Nibelungenlied*, herausgegeben, übersetzt und mit einem Anhang versehen von H. Brackert, mittelhochdeutscher Text und Übertragung, 2 Bde, Frankfurt am Main: Fischer.
- Müller, Jan-Dirk (2002). *Das Nibelungenlied*, Berlin: Erich Schmidt.
- Tetzner, Reiner (2000). *Germanische Götter- und Heldensagen*, Nach den Quellen neu erzählt, Stuttgart: Reclam.